

دوفصلنامه تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا

سال بیست و یکم، دوره جدید، شماره ۷، پیاپی ۸۸، بهار و تابستان ۱۳۹۰

ملاحظات روش شناختی در چستی و اعتبار تاریخ نگاری های رسمی

علیرضا ملایی توانی^۱

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۱۵

تاریخ تصویب: ۹۲/۲/۱۴

چکیده

تاریخ نگاری رسمی، به منزله‌ی روایت حکومتی از تاریخ، یکی از کهن‌ترین و متداول‌ترین گونه‌های تاریخ نگاری است که از قدیم‌ترین دوره‌ها تا روزگار ما تداوم یافته است. مسئله‌ی اصلی این مقاله چستی تاریخ نگاری رسمی و طرح یک رشته ملاحظات روش شناختی درباره‌ی ویژگی‌ها و اعتبار این نوع تاریخ نگاری است. برای این منظور کوشیده‌ایم با بررسی انتقادی روش و سبک تاریخ نگاری های رسمی، قلمرو و موضوع آن، بازیگران و مخاطبان آن و همچنین ویژگی های تاریخ نگاری های رسمی را به همراه هدف‌ها و جهت گیرهایش و نیز نسبت آن را با قدرت ارزیابی کنیم.

این مقاله سرانجام با بیان برخی کاستی های این نوع تاریخ نگاری، به این نتیجه می‌رسد که تاریخ نگاری های رسمی به علت جهت گیری های ویژه‌ی خود نمی‌توانند واقعیت‌ها را بازتاب دهند؛ به همین دلیل باید آن‌ها

۱. دانشیار پژوهشگاه و مطالعات فرهنگی علوم انسانی. mollaiynet@yahoo.com

را در قیاس با منابع رقیب مطالعه کنند تا شناخت بهتری از گذشته به دست آید.

کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری رسمی، مورخان رسمی، نهادهای تاریخ‌نگاری رسمی، منابع رقیب.

مقدمه

مطالعه و تفکر درباره‌ی چیستی و ماهیت تاریخ‌نگاری یک تلاش معرفت‌شناسانه است و عملاً فراتر از پژوهش‌های متعارف تاریخی قرار می‌گیرد. بی‌تردید، مطالعات معرفت‌شناسانه در تقویت مبانی دانش تاریخی نقشی بسزا دارند. ما برای کار بیشتر در این عرصه نیازمند بررسی انتقادی و بازخوانی میراث تاریخ‌نگاری خود هستیم.

تا کنون در تاریخ‌نگاری رسمی در ایران به‌منزله‌ی یک مقوله‌ی مستقل کاوش نشده است و مسائلی چون چیستی تاریخ‌نگاری رسمی، نقد و تحلیل روایت‌های رسمی و سنجش اعتبار آن‌ها، نهادهای تاریخ‌نگاری رسمی، حرفه‌ی تاریخی و... کمتر مورد توجه بوده‌اند. با این همه، در حوزه‌ی کلان تاریخ‌نگاری ایرانی-اسلامی تا کنون چند پژوهش مجزا انتشار یافته است که از میان آن‌ها به تاریخ‌نگاری در اسلام اثر صادق سجادی و هادی عالم‌زاده و تاریخ‌نگاری اسلامی نوشته‌ی روزنتال می‌توان اشاره کرد. این آثار بیشتر به سیر تکوین تاریخ‌نگاری اسلامی، مکتب‌های تاریخ‌نگاری و گونه‌های مختلف تاریخ‌نگاری در اسلام و ایران پرداخته‌اند. آثار دیگری نیز چون تاریخ‌نگاری ایران اثر یعقوب آژند و تاریخ‌نگاران نوشته‌ی جعفر حمیدی بیشتر به بررسی و شناسایی منابع اصلی تاریخ‌نگاری ایرانی در دوره‌های مختلف تاریخی معطوف‌اند، حتی آثار تخصصی‌تر، مانند اندیشه تاریخ‌نگاری صفویه نوشته‌ی محمدباقر آرام و یا اقبال و تاریخ‌نگاری اثر حسن شایگان درباره‌ی ویژگی‌ها و ماهیت تاریخ‌نگاری رسمی و الزام‌های آن سخنی نگفته‌اند. از این روی، روش و دستاورد آثار پیش‌گفته با پژوهش ما به کلی متفاوت است.

تنها کتاب جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها اثر ابوالفضل شکوری به تاریخ‌نگاری رسمی نزدیک‌تر است، اما این کتاب با نگاهی بسیار بدبینانه در تاریخ‌نگاری رسمی دوره‌ی معاصر نگریده و همه‌ی آن‌ها را مشحون از تحریف، دگرگون‌سازی حقیقت، چاپلوسی، سلطان‌ستایی و نان به نرخ روز خوری دانسته و ارزش و اعتبار آن‌ها را به‌طور جدی زیر سؤال برده است (شکوری، ۱۳۷۱: ۸۱-۲۲۸).

این مقاله نه از نظر موضوعی و نه از نظر روشی، دنباله‌روی هیچ یک از آثار پیش‌گفته نیست. مسئله‌ی اصلی این مقاله تأمل در چیستی تاریخ‌نگاری رسمی بر اساس ملاحظات روش‌شناسانه و مبتنی بر رویکردی انتقادی است. در واقع، مقاله می‌کوشد بدون آنکه متعرض مصداق‌های تاریخی شود، عناصر و مؤلفه‌های مشترک بسیاری از تاریخ‌نگاری‌های رسمی را بشناساند و به این پرسش‌ها پاسخ دهد که تاریخ‌نگاری رسمی چیست و ویژگی‌ها و مؤلفه‌های آن کدام است؟ دیرینه‌ی تاریخ‌نگاری رسمی در ایران چیست و چرا تا امروز ادامه یافته است؟ اعتبار تاریخ‌نگاری رسمی چگونه است؟ منابع رقیب تاریخ‌نگاری رسمی کدام‌اند؟ نارسایی‌ها و کاستی‌های تاریخ‌نگاری رسمی کدام است و جهت‌گیری تاریخ‌نگاری رسمی به کدام سو است؟ پایگاه اجتماعی مورخان رسمی چه بوده است؟ با این پرسش‌ها هدف مقاله آن است که دریچه‌های نوینی بر بررسی‌های تاریخ‌نگارانه بگشاید.

تعریف تاریخ‌نگاری رسمی

تاریخ‌نگاری، در اصل، یک روش تفکر، نوعی رفتار علمی و یک شیوه‌ی عمل فرهنگی است، و در عمل، به فرایند گزارش رخداد‌های تاریخی در قالب روایت‌های مکتوب تاریخی گفته می‌شود که با بازآفرینی ذهنی رویدادها در یک چهارچوب گفتمانی مشخص همراه است و بر پایه‌ی روش‌ها، رهیافت‌ها و نگرش‌های متفاوت صورت می‌پذیرد.

تاریخ‌نگاری رسمی روایت حکومت از تاریخ است و بازتاب همان روش تفکر، فرهنگ و گفتمان حاکم بر کانون قدرت است که تفسیر و خوانش خاص حکومت از رخداد‌های تاریخی را منعکس می‌کند. به همین دلیل تاریخ‌نگاری‌های رسمی زیر نظر حکومت و با پشتیبانی‌های مادی،

معنوی، سیاسی و ستادی حکومت تولید می‌شوند و از پیوند استوار و ناگسستنی تاریخ‌نگاری با نهاد قدرت حکایت دارند.

از نظر گفتمانی، تاریخ‌نگاری رسمی نوعی تاریخ‌نگاری هدایت‌شده همراه با یک بینش سیاسی خاص است که این بینش سیاسی برآمده از فرهنگ آن حکومت است؛ یعنی دربردارنده‌ی مجموعه‌ای از آداب و رسوم، سنت‌ها، باورها، معیارها و ارزش‌هایی است که در متن آن نظام سیاسی و نیز در شئون مختلف دستگاه حکومت جاری است. ویژگی بنیادین تاریخ‌نگاری رسمی این است که در خدمت منافع و مطامع و انتظارات حکومت است و به صورت حساب‌شده در راه ثبت برداشت‌ها، رهیافت‌ها و نگرش‌های یک نظام سیاسی خاص یا یک زمامدار خاص پیرامون تاریخ، رخدادهای تاریخی و قهرمانان تاریخی گام برمی‌دارد.

مورخان یا وقایع‌نگاران رسمی درون نظام سیاسی یا نهادهای وابسته به آن به تدوین تاریخ می‌پردازند. آثار مورخان هر عصری نشانگر محیط فکری و تحول فضای فرهنگی و سیاسی است که مورخ در آن می‌زیسته است و این امر برخی از جنبه‌های تطور تاریخ‌نگاری را نشان می‌دهد. اگر وابستگی یا استقلال فکر مورخان را دارای درجه‌های مختلف بیندازیم، نباید فراموش کرد که همه‌ی آن‌ها با دیدگاهی وفادارانه و همدلانه در حکومت و رویدادهای تاریخی مرتبط با آن نگریده‌اند تا روایت مقبول حاکمیت را منعکس سازند و تاریخ را به ابزاری برای مقصودها و منافع سیاسی و فرهنگی حکومت تبدیل کنند تا گزارش تاریخی مورد نظر حکومت به قلم درآید. در روزگاران پیشامدرن این تاریخ‌ها معمولاً به مناسبت‌های خاص تهیه، و به بالاترین مرجع قدرت سیاسی (عمدتاً شاهان) تقدیم می‌شدند.

هدف و جهت‌گیری تاریخ‌نگاری رسمی و گونه‌های مختلف آن

از آنجا که تاریخ‌نگاری رسمی بازتاب نگرش‌ها، دغدغه‌ها، تفسیرها و برداشت‌های حکومت‌گران از رخدادهای تاریخی است، هدف آن توجیه وضع موجود، دفاع از مشروعیت حکومت و حقانیت زمامداران، از طریق بیان کارآمدی آن‌ها، به‌ویژه برجسته‌سازی هدفمندانه و دلخواهانه‌ی رخدادهای تاریخی خاص برای دفاع از مبانی فکری و خط مشی قدرت حاکم است. این کار

معمولاً با تاریخ‌سازی و گاه جعل تبارنامه‌های خاندانی همراه است. ویژگی مشترک تاریخ‌نگاری‌های رسمی تلاش آگاهانه برای نشان دادن دوره‌ی حکمران مورد نظر همچون عصری درخشان و متفاوت با دوران پیشین است.

به این منظور، مورخان با توانایی ویژه‌ی خود ابزاری فراهم می‌کردند که حکومت ادعاهای خود را درباره‌ی گذشته، حال و آینده اثبات کند و ضمن مشروع نشان دادن خود، انتقادهای وارد شده را بی‌اثر سازد (رایبسون، ۱۳۸۹: ۲۰۴).

تردیدی نیست که در ادوار مختلف تاریخی گونه‌های متفاوتی از تاریخ‌نگاری رسمی شکل گرفته و در پرتوی رشد دانش تاریخی، تنوع بیشتری یافته است. تاریخ‌نگاری‌های سلسله‌ای (مانند سلجوقنامه)، خاندانی (مانند تاریخ برامکه)، عمومی (مانند ناسخ التواریخ)، فرد محور (علم آرای شاه تهماسب) و یا سال‌شمار (مانند الکامل) و... گونه‌های متفاوت تاریخ‌نگاری رسمی را نشان می‌دهند.

پیشینه‌ی تاریخ‌نگاری رسمی

در گذشته‌های دور، سواد در انحصار طبقات خاصی از ارباب فن، یعنی منشیان و کاتبان بود، و تا دوران جدید، انبوه مردم از آن محروم بودند. در اروپا تنها پس از اصلاحات مذهبی امکان باسواد شدن برای طبقه‌های دیگر فراهم آمد. در جوامع طبقاتی کهن گروه باسواد یا اهل قلم تقریباً همواره خادم طبقه‌ی حاکم بودند. مورخان که بخشی از این دیوانیان بودند، در زمره‌ی طبقات برجسته‌ی جامعه بودند و بر قشر انبوهی از مردم سروری داشتند و چون برای خاندان‌های حکومتگر تاریخ می‌نوشتند، از مسائلی سخن می‌گفتند که از نظر مخاطبان‌شان اهمیت داشت (چایلد، ۱۳۵۵: ۳۹).

در ایران نیز مورخان از دیوانیان برجسته، کارگزاران حکومت و گاه از وزیران و مشاوران شاه می‌شدند. شاید در دنیای کهن یونان استثنا بود که در آن تاریخ‌نویسان عموماً شهروندان نسبتاً مستقلی بودند که برای گذران امور تاریخ می‌نوشتند. اگر حامیان آن‌ها توانگر بودند، پاداش

مناسبی برای داستان‌سرایی‌های خود دریافت می‌داشتند؛ در غیر این صورت، دچار تنگنای معیشت می‌شدند (همان‌جا).

از آنجا که هر حکومتی با هر ساختار و ماهیتی به تاریخ‌نگاری رسمی نیاز دارد، ایران نیز از این قاعده مستثنا نبود. هر چند از دوران باستانی ایران متن تاریخ‌نگارانه در اختیار نداریم، سالنامه‌های رسمی، کتیبه‌ها و نیز سنگ‌نوشته‌هایی چون بیستون، الوند و... در زمره‌ی نخستین متن‌های تاریخ‌نگارانه‌اند که در دوره‌ی ساسانی با اندکی تکامل به صورت خداینامه‌ها درآمد و در روند تاریخ‌نگاری اسلامی بسیار تأثیر نهاد.

در دوره‌ی پس از اسلام نیز اکثریت قریب به اتفاق متن‌های تاریخی برجای‌مانده در ردیف تاریخ‌نگاری‌های رسمی است و کمتر متنی می‌توان یافت که یک تاریخ‌نگار مستقل از دولت آن را نوشته باشد. به‌طور کلی، ماهیت تاریخ‌نگاری رسمی ایران تا دوره‌ی قاجار چندان دگرگون نشد. هر چند در میانه‌های دوره‌ی قاجار تاریخ‌نگاری غرب تأثیر اندکی در روند تاریخ‌نگاری ایران نهاد، ساختار و ماهیت آن تغییر نیافت، بنابراین تا دوره‌ی مشروطه دانش تاریخ، به‌منزله‌ی یک حوزه‌ی معرفتی خاص، صرفاً به وقایع‌نگاری خاندان حکومتگر می‌پرداخت و هیچ سخنی از توده‌ها در میان نبود و اگر از سایر موضوع‌ها سخن می‌رفت، صرفاً به دلیل پیوندشان با خاندان‌های حکومتگر بود.

تنها با پیروزی مشروطه این روند دگرگون شد. مشروطیت تاریخ‌نگاری رسمی ایران را از تب‌وتاب انداخت. مهم‌ترین علت این امر ناتوانی مشروطه‌خواهان از استقرار حکومتی قدرتمند و باثبات بود تا روایت رسمی این دولت را از تاریخ بنگارد؛ اما دو دهه بعد، با انقراض سلسله‌ی قاجار و انتقال سلطنت به خاندان پهلوی، میان‌پرده‌ی مشروطه رخت بر بست و بار دیگر تاریخ‌نگاری رسمی در کانون توجه قرار گرفت و مرحله‌ی تازه‌ای در فرایند تاریخ‌نگاری رسمی ایران آغاز شد.

نهادهای تاریخ نگاری در گذشته: پایگاه اجتماعی مورخان رسمی

اگر بپذیریم که تاریخ نگاری رسمی در پیوند با نهاد قدرت تدوین می شود، طبعاً یک نهاد تاریخ نگاری در دوره های مختلف تاریخ می توان یافت، البته این الزاماً به معنای وجود یک سازمان گسترده نیست، بلکه ممکن است با حضور یک مورخ در چهارچوب یک دیوان هم تحقق یابد. این امر اکنون از ناشناخته های تاریخ نگاری ایران است که می تواند موضوع یک پژوهش مستقل باشد.

شغل دبیری از دوره ی ساسانیان همچون پیشه ای دولتی وجود داشت و دبیران از طبقه های ارشد جامعه شمرده می شدند. دبیری در اصل یک شیوه ی تفکر و عمل بود که بر پایه ی سالها تعلیم و آموزش شکل گرفته بود. دبیران دوره ای دراز را در فن دبیری و در دیوان رسایل شاگردی کرده بودند. آنها بیشتر وقت خود را در دربارها می گذراندند یا در آنجا زندگی می کردند (والدمن، ۱۳۷۵: ۶۵).

هم در اروپا و هم در جهان اسلام مورخان از درون خاندان های دیوانی یا از خاندان های ثروتمند برخاستند که بیشتر پیشینه ی فضل و کمال داشتند (رابینسون، ۱۳۸۹: ۲۷۳). مورخان رسمی ایرانی پس از اسلام از دستگاه حکومت و به طور مشخص دیوان ها امرار معاش می کردند و از تیول و سیورغال بهره مند بودند و بخشی از طبقه ی حاکم به شمار می رفتند (شایگان، ۱۳۸۳: ۱۱۹). مورخان در مقام دبیران به زبان های فارسی و عربی و ادبیات فن نگارش تسلط کامل داشتند. دبیری به علت اهمیت بالای خود و در برخی خانواده ها به صورت موروثی باقی می ماند، البته گستردگی نهادهای دیوانی به اقتدار حکمران یا دولت بستگی داشت؛ به هر میزان شاه قدرتمندتر می شد، دستگاه دیوانی و نهاد تاریخ نگاری او توسعه می یافت. این نهاد معمولاً درون دیوان رسایل قرار داشت.

دیوان رسایل قسمت مهمی از دولت مرکزی شمرده می شد و با دیوان اطلاعاتی پیوند داشت و کارمندان اصلی آن به بایگانی ها دسترسی داشتند و در جنگ ها سلطان را همراهی می کردند و خیمه ی آنها نزدیک ترین خیمه به خیمه ی شاه بود (والدمن، ۱۳۷۵: ۶۶). رئیس دیوان بر انبوهی از

دیران ریاست می‌کرد. برخی دیران افزون بر حق نسخه‌برداری از کلیه‌ی مکاتبات می‌توانستند به گردآوری خاطرات و نگارش وقایع روزانه پردازند.

آثار بزرگی مانند جامع التواریخ نشانگر همکاری جمعی از مورخان و وجود یک نهاد تاریخ‌نگاری یا وقایع‌نگاری است که در چهارچوب نهاد دیوانی فعالیت می‌کرد. از روزگار صفویه این نهاد با عنوان «واقعہ‌نویس» و «مجلس‌نویس» در پیوند با منشی‌الممالک و دیوان رسایل از یک سازمان گسترده، به ویژه بایگانی و آرشیوی وسیع بهره‌مند بود (تکمیل همایون، ۱۳۷۰: ۱۷۰). گفته می‌شود که نهاد دیوانی واقعہ‌نویس در عهد شاه عباس اول شکل گرفت و کارکرد اصلی آن ثبت و ضبط رخدادهای نگارش مکاتبات مهم دولتی، شرکت در جریان مناسبات خارجی و حضور در جلسه‌های مهم دربار بود (کلانتری و قدیمی قیداری، ۱۳۸۶: ۱۲۷). در دوره‌های افشاریه و زندیه، نهاد «مجلس‌نویس» و «واقعہ‌نویس» از میان رفت، و از عهد نادرشاه، به جای آن منصب وقایع‌نگاری دوباره شکل گرفت که تا اواسط دوره‌ی قاجار به فعالیت خود ادامه داد.

وقایع‌نگاران، در مقام منشیان خاص شاه، به نگارش فرمان‌ها و حتی نامه‌های شاه به پادشاهان ممالک دیگر می‌پرداختند و در فرصت‌های مقتضی به کار تاریخ‌نگاری می‌پرداختند؛ چنان‌که هنگام نوروز گزارش کوتاهی از رخدادهای مهم یک سال گذشته کشور را به استحضار شاه و درباریان می‌رساندند (تکمیل همایون، ۱۳۷۰: ۱۷۳).

از دوران فتحعلی‌شاه به بعد، در نتیجه‌ی تحکیم پایه‌های قدرت قاجارها، انبوهی از منشیان، ادیبان و شاعران به دربار قاجار پیوستند و مناصبی چون بدایع‌نگار، حقایق‌نگار، مدایح‌نگار، دیباچه‌نگار، روزنامه‌نگار، طغرانگار، کتابچه‌نویس، احکام‌نویس، لشکر‌نویس و... پدید آمد. کسان بسیاری به امر شاه و شاهزادگان بلندپایه به نگارش تاریخ با سبک وقایع‌نگاری روی آوردند. در دوره‌ی ناصر، نهاد تاریخ‌نگاری تا حد یک وزارتخانه موسوم به «دارالانطباعات» گسترش یافت که در حقیقت یکی از گسترده‌ترین نهادهای تاریخ‌نگاری رسمی در تاریخ ایران با کارکردهای متعدد بود. با مرگ ناصرالدین شاه، دستگاه تاریخ‌نگاری رسمی رو به انحطاط نهاد و در دوره‌ی مشروطه از نفس افتاد. در دوره‌ی رضاشاه، بار دیگر در سازمان پرورش افکار، و در دوره‌ی پهلوی

دوم، ذیل نهادهایی چون ستاد برگزاری جشن‌های دوهزاروپانصدساله و نیز در وزارت فرهنگ و هنر بازسازی شد و نهادهایی زیر نظر فرح پهلوی به این امر اشتغال یافتند.

در واقع، به واسطه‌ی همین جایگاه دولتی بود که وضعیت اجتماعی و اقتصادی مورخان رسمی از سایر علما بهتر بود، زیرا علمای مستقل از دربار همواره از رفتار نامناسب حکومت و عوامل آن ناراضی بودند (روزنتال، ۱۳۶۶: ۷۱/۱). مورخان افزون بر تاریخ‌نویسی به امر تاریخ‌آموزی حکمرانان نیز اشتغال داشتند. بسیاری از مورخان ایرانی تا منصب وزارت پیش رفتند. در دوره‌ی قاجار، حتی شاهزادگانی چون اعتضادالسلطنه نویسنده‌ی *اکسیرالتواریخ* و احمد میرزا عضدالدوله نویسنده‌ی *تاریخ عضدی* به کسوت مورخان درآمدند. در جهان اسلام نیز شخصیت‌های بزرگی چون ابن خلدون به زندگی سیاسی مهمی دست یافته بودند (نک. مهدی، ۱۳۷۳: ۴۵-۶۸).

با این همه، خطاست اگر تصور کنیم که مورخان زندگی امن و آرامی داشته‌اند. آن‌ها همچون بسیاری از رجال درباری با خطرهای پیش‌بینی نشده مواجه بودند. اگر واژگان تملق‌آمیز او با تشویق سلطان همراه می‌شد، موقعیت‌شان بهبود می‌یافت و اگر کلمه‌ای نسنجیده خشم سلطان را برمی‌انگیخت، روزگارش تیره می‌شد؛ مانند محمدجعفر خرموجی مؤلف *حقایق الاخبار* که به علت بیان مختصر قتل امیرکبیر مورد غضب قرار گرفت و از ایران گریخت.

چرا بیشتر متن‌های تاریخی موجود به‌ویژه تا دوره‌ی مشروطه در زمره‌ی تاریخ‌های رسمی‌اند؟

چنان‌که گفتیم، اکثریت قریب به اتفاق متن‌های تاریخی برجای‌مانده در پهنای تاریخ ایران تا دوره‌ی مشروطه در ردیف تاریخ‌نگاری‌های رسمی‌اند و اگر چند نمونه‌ی استثنائی یافت می‌شود، یا حاصل نبوغ مورخ‌اند یا از بخت خوش او فضای مساعدتری حاکم بوده که به او امکان داده است با تغییر شرایط سیاسی، فرصت بازنگری متن و نزدیک‌تر ساختن آن به «امر واقع» را بیابد، چه بسا هم مورخ متن اصلی را در خفا نوشته باشد. به تعبیر روزنتال، اگر کسان دیگری به تاریخ پرداختند و به دستگاه وابسته نشدند، عالمان دینی بودند که از راه تخصص‌های دیگرشان روزی

می‌خوردند (۱۳۶۶: ۶۹). در پاسخ به چرایی رسمی بودن متن‌های تاریخی و توضیح دلیل عدم ظهور تاریخ‌نگاران مستقل می‌توان به مسائل زیر اشاره کرد:

نخست، مورخان بدون پشتیبانی دولت نمی‌توانستند خبرهای کشور را به دست آورند و چون هیچ رسانه‌ای مستقل از حکومت وجود نداشت، ناگزیر، می‌بایست برای شرح رخداد‌های کشور به دستگاه دولت متکی بود و از اسناد و مدارک و نیز مشاهدات و مسمومات کارگزاران حکومت بهره برد.

دوم، به علت تعداد اندک باسوادان، مورخان نمی‌توانستند مخاطبانی پیدا کنند که آن متون را بخزند، بنابراین مخاطبان اصلی باز همان درباریان بودند که تاریخ از علوم مورد علاقه‌ی آنان شمرده می‌شد.

سوم، حتی اگر مخاطبانی یافت می‌شدند، مورخان توانایی انتشار آثار خود را نداشتند. عملاً تأمین هزینه‌های سنگین استنساخ کتاب‌ها از عهده‌ی مورخان و توده‌ها بیرون بود. افزون بر این، به جز دربارها و برخی مدرسه‌های دولتی و امامزاده‌های معتبر، تقریباً هیچ کتابخانه‌ای وجود نداشت که این متن‌ها را نگهداری کند. بنابراین، یکی از راه‌های اصلی پاسداری از این آثار و انتقال آن به نسل‌های آینده، سپردن آن به دستگاه حکومت و کارگزاران آن بود.

چهارم، دانش تاریخ، با وجود قدمت و اهمیتش، هرگز در جهان اسلام به طور عام و در ایران به طور خاص علم مستقلی شمرده نمی‌شد که جایگاه مدرسی داشته باشد، در نظام تعلیم و تعلم به طور رسمی تدریس شود یا به حرفه‌ای علمی مستقل تبدیل شود و شاغلان آن بتوانند از طریق تدریس تاریخ امرار معاش کنند. افزون بر این، فیلسوفان بزرگ اسلامی نیز آن را در طبقه‌بندی علوم نمی‌گنجانده (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۰).

پنجم، مورخان از طریق تدوین این متن‌ها باید امرار معاش کنند و روزگار بگذرانند. آیا غیر از حکومتگران کسی می‌توانست پشتیبانی مالی، سیاسی و ستادی از آنان به عمل آورد؟ بنابراین طبیعی بود که مورخان در مقام منشیان و دیوانیان در دستگاه حکومت به کار گزارش‌نویسی و وقایع‌نگاری مشغول باشند.

ششم، با وجود گوناگونی و فراوانی متن‌های تاریخی، تاریخ‌نگاری هیچ‌گاه نه در دوره‌ی نهضت ترجمه و نه پس از آن، در تمدن اسلامی مقام و جایگاه شایسته‌ای نیافت و هرگز به عاملی تعیین‌کننده در حیات فکری مسلمانان تبدیل نشد و هیچ‌گاه یک نهضت فکری نیافرید (روزنتال، ۱۳۶۶: ۱/ ۲۱۹ و ۲۲۰). این دانش هرگز نتوانست در تمدن اسلامی مرزهای موجود را درهم‌شکند و افق‌های نوین معرفت‌شناسی و روش‌شناسی را به روی مسلمانان بگشاید و در دوره‌ی جدید نیز میراث‌خوار غرب باقی ماند. تنها ابن خلدون استثناست که او نیز رهرویی نیافت؛ زیرا تاریخ در یک فضای مستقل و آزاد و فارغ از فشارهای سیاسی رشد نیافت تا با عقل و بررسی‌های انتقادی پیوند یابد و مباحث معرفت‌شناسانه به آن راه یابد. این همچنان یکی از علت‌های کنونی رشدنیافتگی این دانش باقی مانده است.

اعتبار و اهمیت تاریخ‌نگاری‌های رسمی از چه دوره‌ای و تحت تأثیر چه عواملی رو به افول نهاد؟

تاریخ‌نگاری رسمی در دوره‌ی معاصر رفته‌رفته جایگاه مسلط و اعتبار پیشینش را از دست داد. در واقع، دلیل اصلی بی‌اعتبار شدن تاریخ‌نگاری رسمی دگرگونی‌های اجتماعی سیاسی نوین و رشد و ظهور رقیبانی تازه‌نفس بود. اکنون به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

نخست، با گسترش دامنه‌ی دانش عمومی و افزایش قدرت خواندن و نوشتن توده‌ها، تاریخ از انحصار دربار خارج و به یک دانش نسبتاً عمومی تبدیل شد تا تاریخ‌نگاران مخاطبان تازه‌ای بیابند و آثار آن‌ها خریداران جدیدی پیدا کند.

دوم، پیشرفت علوم و دانش‌های نوین و توسعه‌ی علوم عقلی تأثیر خود را بر تاریخ‌نگاری سنتی از طریق روش‌ها و موضوع‌های تاریخی بر جای نهاد و زمینه را برای تحرک موضوعی و معرفت‌شناسانه‌ی تاریخ فراهم آورد.

سوم، گسترش فناوری، به‌ویژه توسعه‌ی صنعت چاپ که موجب کاهش هزینه‌های انتشار کتاب می‌شد، امکان دسترسی همگانی‌تر به آثار تاریخی را فراهم ساخت.

چهارم، در پی دگرگونی‌های مهم اجتماعی و سیاسی سده‌ی هجدهم میلادی، مانند انقلاب‌ها، جنبش‌ها و نهضت‌ها، مردم در نقش بازیگران نقش‌های تاریخی به صحنه‌های سیاسی وارد شدند، و به عبارت بهتر، توده‌ها تاریخ‌ساز شدند و تاریخ مردمی ظهور کرد که حتی مورخان رسمی نیز ناگزیر به نقش آنان پرداختند.

پنجم، با درهم‌شکستن طبقات اجتماعی مسلط پیشامدرن و زایش طبقه‌ی متوسط جدید و توسعه‌ی حرفه‌های نوین، حرفه‌ی تاریخی شکل گرفت؛ یعنی مورخانی پا به عرصه نهادند که بدون نیاز به حکومت و بدون پشتیبانی دولت توانایی اداره‌ی امور خود را داشتند و حتی می‌توانستند شاگردانی تربیت کنند که از راه این تخصص روزی بخورند. در واقع، دانش تاریخ مقام مدرسی پیدا کرد و در مدرسه‌های نوین آموزش داده شد.

ششم، همگام با دگرگونی‌های سیاسی و توزیع قدرت و گسترش آزادی‌های مدنی، از تمرکز منابع قدرت کاسته شد و سانسور رخت بر بست؛ در نتیجه، مورخان مستقل پدید آمدند که در پرتوی فعالیت آزادانه‌ی رسانه‌های جمعی از امکان کسب خبر بهره‌مند گشتند.

هفتم، افزون بر دگرگونی‌های یادشده، متن‌های تازه‌ای انتشار یافتند که دربردارنده‌ی اطلاعات تاریخی بودند و ما از آن با عنوان متن‌های رقیب تاریخ‌نگاری‌های رسمی نام می‌بریم.

متن‌های رقیب، شامل همه‌ی منابعی است که نخست، از سوی نهادها و شخصیت‌های مستقل از حکومت (و حتی مخالفان دولت) تولید شده‌اند و از نظر داده‌های تاریخی ارزش منحصر به فردی دارند؛ مانند خاطرات، سفرنامه‌ها، روزنامه‌ها، شب‌نامه‌ها، اعلامیه‌ها، حسب‌حال‌ها، منابع ادبی، منابع جغرافیایی، منابع مذهبی، ادبیات سیاسی (ادبیات مقاومت و مبارزه یا آزادی‌بخش)، شعارها، عکس‌ها، فیلم‌ها و همه‌ی منابع صوتی و تصویری و الکترونیکی، ترسیمی و تجسمی و مانند آن‌ها. دوم، متن‌ها و منابعی که دولت یا کارگزارانش آن را تولید کرده‌اند یا به صورت سند در مراکز اسنادی و آرشیوی دولت نگهداری می‌شوند. این نوع منابع همچون مورد نخست می‌تواند شامل خاطرات، سفرنامه‌ها، روزنامه‌ها، زندگی‌نامه‌ها، اسناد و مدارک آرشیوی و مانند آن باشد و پنجم، جدیدی به روی محققان بگشاید. بدیهی است این منابع رقیب را می‌توان به دو دسته‌ی کلان داخلی و خارجی تقسیم کرد.

در ایران این دگرگونی‌ها در پی برخورد با غرب آغاز شد. در تاریخ‌نگاری جدید معنای تاریخ، موضوع تاریخ، معرفت تاریخی، شناخت منابع تاریخی، معنا و فلسفه‌ی تاریخ با تاریخ‌نگاری سنتی متفاوت بود. میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی از منتقدان جدی تاریخ‌نگاری رسمی عهد قاجار شمرده می‌شوند، اما کرمانی بر خلاف آخوندزاده، به نگارش تاریخ با سبک و روش تازه پرداخت و هدف تاریخ‌نگاری را احیای ملیت دانست، اما او برخلاف گفته‌ی آدمیت، نتوانست سنت وقایع‌نگاری عهد قاجار و پیش از آن را ویران کند (نک. آدمیت، ۱۳۴۶: یازده). این سنت همچنان با قوت به حیات خود ادامه داد و هنوز نیز مهم‌ترین شیوه‌ی تاریخ‌نگاری رایج روزگار ما شناخته می‌شود.

در عمل نیز رفته‌رفته با تأسیس دارالفنون و توسعه‌ی مدارس نوین و لزوم تدوین متون درسی برای درس تاریخ، تأسیس دارالترجمه، تشکیل وزارت دارالانطباعات، اعزام دانشجویان به غرب، تدوین سفرنامه‌های ایرانیان به اروپا، ایجاد انجمن معارف، ورود صنعت چاپ، انتشار روزنامه، گسترش ساده‌نویسی، ترجمه‌ی آثار محققان و مستشرقان غربی و نیز نقد و ارزیابی‌های متفکران آن عهد، سنت وقایع‌نگاری رو به تحول نهاد.

با پیروزی مشروطه، تاریخ‌نگاری رسمی و سنتی ایران که از عهد مظفری رو به افول نهاده بود، به اغما رفت. مورخان سنتی که تحت حمایت دربارها و پادشاهان تاریخ می‌نوشتند، نه پشتیبانی برای اغراق‌گویی‌های خود یافتند و نه این نوع تاریخ‌ها چندان مخاطب داشت. تاریخ از علم درباری به دانش آگاهی‌بخش تبدیل شد که قهرمانان آن نه شاهان و خاندان‌های حکومتگر، بلکه توده‌های مردمی بودند که تا دهه‌ی قبل جایگاهی در تاریخ‌های رسمی نداشتند و هیچ کس نمی‌دانست که آنان چگونه زندگی می‌کردند، رنج می‌بردند و می‌مردند.

با پیروزی مشروطیت و گسترش آزادی‌های مدنی و سیاسی و افزایش مطبوعات، بستر برای تحول تاریخ‌نگاری ایران فراهم شد و تاریخ‌نگاری سنتی ایران با ظهور رقیبان تازه‌ای روبه‌رو شد؛ در تعامل با این رقیبان تازه، گونه‌های مختلف تاریخ‌نگاری پدیدار شد. چنان‌که تاریخ‌بیداری / ایرانیان را می‌توان سرآغاز این تغییر دیدگاه معرفتی، موضوعی و روشی به تاریخ‌نگاری دانست، البته این کتاب تاریخ‌نگاری مدرن به معنای اخص کلمه نیست، بلکه مجموعه‌ای از اسناد و مدارک

انقلاب است که جلد‌های سوم تا پنجم آن به صورت روزشمار تدوین شده است. نثر کتاب از حیث ادبی امتیاز خاصی ندارد. امتیاز آن تنها در جنبه‌های تاریخی و عبارت‌های ساده و فهم‌پذیر آن است. مقام این کتاب از نظر موضوعی و معرفتی، همان‌گونه که ادوارد براون گفته است، بالاتر از تمام تاریخ‌های فارسی شش‌هفت قرن ماقبل خود است (بی تا: ۳۱۵).

دوره‌ی زمانی بین تألیف تاریخ‌بیداری ایرانیان تا جنگ جهانی دوم دوره‌ی تکوین و تربیت مورخان مستقل است، زیرا در این دوره بسترهای لازم برای تحول تاریخ‌نگاری ایران فراهم آمد؛ در این دوره، ایران دو جنگ جهانی را تجربه کرد، با تغییر سلطنت مواجه شد، گام‌های بلندی به سوی تجدد برداشت. مطبوعات، نهادهای فرهنگی و دانشگاه توسعه یافتند. محصول مهم تاریخ‌نگاری این دوره ترجمه همراه با اقتباس از آثار غربی برای دانشجویان دانشگاه تهران بود. در همین دوره، تاریخ‌نگاری سده‌ی نوزدهمی اروپا وارد تاریخ‌نگاری ایرانی شد و ساده‌نویسی در عرصه‌ی ادبیات تاریخی رواج یافت (فرمانفرمائیان، ۱۳۸۰: ۱۹۰). البته جریان تاریخ‌نگاری نوین ایران، چنان‌که آدمیت گفته است، حرکتی کند، منقطع و نامنظم داشت و هنوز پس از یک و نیم قرن دستاوردی درخشان ندارد (۱۳۸۸: ۹۹).

در دوره‌ی پهلوی، با بازسازی نهاد پادشاهی و بازگشت خودکامگی، فشار بر مخالفان و آزادی‌خواهان فزونی یافت، آزادی‌های بیان و قلم ریشه‌کن شد و سانسور بر فضای کشور سایه انداخت و موانع جدی در راه ظهور تاریخ‌نگاری‌های مستقل و معتبر پدید آمد و بار دیگر عرصه برای تاریخ‌نگاری رسمی هموار شد. البته فاصله‌ی زمانی سقوط رضاشاه تا کودتای ۲۸ مرداد یک فرصت استثنائی بود که می‌توانست به پیدایش یک تاریخ‌نگاری اصیل و دانشگاهی بینجامد و قضاوت‌ها و انگاره‌های احزاب و جمعیت‌های گوناگون درباره‌ی دوره رضاشاه را رقم بزنند. در این دوره‌ی نسبتاً دراز چنین آثاری پدید نیامدند. آیا ضعف مورخان مانع آن بود یا سیطره‌ی دیدگاه عباس اقبال که دوره‌ی رضاشاه را همچنان یک دوره‌ی پژوهش‌ناپذیر می‌دانست، و یا نگرانی از آینده و بی‌ثباتی فضای سیاسی؟

بدیهی است پهلوی‌ها نیز همچون همه‌ی دستگاه‌های سلطنتی در ایران، باب تملق و تعلق را در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری رسمی گشودند و تاریخ‌نگاران را به وادی هولناک چاپلوسی و گزافه‌گویی

کشاندند تا عملکرد آنها را با آب و تاب فراوان بنویسند. هر چند پژوهشگران خارج از کشور از آزادی عمل بسیار بیشتری بهره‌مند بودند، آنها نیز اغلب خواسته یا ناخواسته زیر نفوذ و تأثیر تبلیغات رسمی حکومت در همان مسیر تاریخ‌نگاری رسمی گام برمی‌داشتند. با این حال، وفور منابع رقیب نیاز پژوهشگر تاریخ این دوره را به منابع رسمی فروکاسته است.

ضرورت دیدگاه انتقادی به آثار مورخان رسمی و روش‌های فهم و تحلیل آثار و افکار آنها

آیا با وجود انبوه تاریخ‌های رسمی دوره‌ی معاصر می‌توان تاریخ این دوران را صرفاً بر پایه‌ی این متن‌ها نگاشت؟ روشن است که از دریچه‌ی روایت‌های حکومتی شناختی یک‌سویه و ناقص شکل می‌گیرد. این واقعیت البته درباره‌ی سلسله‌های پیشین نیز صادق است؛ زیرا ماهیت و نوع نگاه حکمرانان و مورخان رسمی هرگز تغییر ماهوی نیافته است. بنابراین، جست‌وجوی حقیقت درباره‌ی دوره‌های پیشامدرن به مراتب دشوارتر از دوران جدید است؛ زیرا درباره‌ی این دوران منابع رقیب معتبر و اصیلی در اختیار نداریم. این امر سبب شده است پژوهشگران کنونی صرفاً به منابع رسمی متکی شوند و حتی در نقد منابع کمتر متعرض اعتبار آنها شوند که این آفتی بزرگ در مطالعات تاریخی ماست.

به همین دلیل، این جانب مدعی است که فهم و شناخت ما از دوره‌ی معاصر به مراتب معتبرتر و درست‌تر از روزگار پیشین است؛ زیرا ما قادریم این دوران را نه صرفاً از دریچه‌ی تاریخ‌نگاری‌های رسمی، بلکه از دیدگاه تاریخ‌ها و متون رقیب بنگریم. اگرچه همین امر پژوهشگر تاریخ معاصر را در وضعیت بغرنج و همراه با روایت‌های متعارض و متناقض قرار می‌دهد، با وجود همه‌ی دشواری‌های احتمالی‌اش محقق را به به‌کار بستن عقل و بررسی‌های انتقادی، و در نتیجه، فهم درست‌تر روایت‌ها سوق می‌دهد.

تصور کنید اگر بخواهیم صرفاً از دیدگاه تاریخ‌نگاری رسمی پهلوی و قاجار به این دوره‌ها بنگریم، چه فاجعه‌ی معرفت‌شناختی رخ می‌دهد؟ آیا هیچ پژوهشگر عاقلی می‌تواند صرفاً به این منابع اتکا کند؟ آشکار است که نمی‌تواند، اما در دوره‌های پیشین آیا چاره‌ی دیگری وجود دارد؟

طبعاً مسائل متعددی که در متن‌های رسمی دوره‌ی قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی به عمد مورد توجه قرار نگرفته‌اند، درباره‌ی دوره‌های پیشین نیز صادق است.

از آنجا که متن‌های اصلی تاریخ ایران از سنخ تاریخ‌نگاری‌های رسمی‌اند، برای رهایی از آسیب‌های آن باید به قواعد زیر پایبند بود: نخست، باید از منابع مکمل مانند تاریخ‌نگاری‌های موازی، تاریخ‌نگاری‌های سلسله‌های بعدی، تاریخ‌نگاری سرزمین‌های مجاور، منابع ادبی، منشآت، تذکره‌ها، متن‌های فقهی، جغرافیاینگاری و همه‌ی متن‌های دیگری که می‌توان داده‌ی تاریخی استخراج کرد، استفاده کرد.

به تعبیر رابینسون، گاه در برابر مورخی که حقیقتی را پنهان یا پامال کرده است، مورخی را می‌توان یافت که آن واقعیت را آشکار ساخته است، به ازای مورخی که به افسانه و معجزه علاقه دارد، معمولاً می‌توان مورخی کنجکاو یافت. گاه هم مورخانی وجود دارند که هر دو دیدگاه را در کنار یکدیگر حفظ کرده‌اند (رابینسون، ۱۳۸۹: ۲۴۹).

یکی از راه‌های رهایی از گزند تاریخ‌های رسمی رجوع به منابع ادبی است که تقریباً در همه‌ی دوران تاریخ ایران وجود دارند؛ مانند نامه‌های اخوانی، سلطانی و دیوانی. رسائل سلطانی به منزله‌ی مکاتبه‌های درباری، منبع سودمندی برای کشف حقایق تاریخی هر دوره‌ای است که حتی می‌تواند پژوهشگر را به یافتن ریشه‌ی بسیاری از رخدادها رهنمون شود. پژوهشگری که نخواهد به ظاهر رخدادها اکتفا کند، باید به بررسی آن‌ها همت گمارد؛ زیرا این نامه‌ها می‌توانند درباره‌ی ساختار اداری و نظامی، داده‌های صریح و صحیح در اختیار تاریخ‌نگار قرار دهند. اشعار شاعران درباری نیز متضمن آگاهی از اوضاع اجتماعی، به ویژه طبقات خاص جامعه است. از لابلای سایر متن‌های ادبی و سبک‌ها و ترقی و تنزل آن می‌توان ویژگی‌های روحی، اخلاقی، معنوی و تحولات فکری جامعه را تحلیل کرد (ثابتیان، ۱۳۴۳: ۳، ۴، ۱۰ و ۱۱).

دوم، این متن‌ها را باید با نگاهی انتقادی و احتیاط‌آمیز خواند و حتماً با منابع رقیب یا مکمل انطباق داد؛ زیرا متن‌های رسمی، به علت دیدگاه قالبی و هدایت‌شده‌ی حکومتی، به هیچ روی ما را به شناخت حقایق رهنمون نمی‌شوند. به تعبیر یکی از محققان، «نباید در تاریخ‌نویسی ایرانی^۰ اسلامی، دنبال گزارش حقیقت مطلق یا گزارش‌های کاملاً انتقادی از وضع موجود گشت»

(حسن زاده، ۱۳۸۲: ۵۰۱). آنان ناگزیر بودند گزارش‌های انتقادی را در لفافه و عبارات‌های پیچیده و در قالب امثال و عبارات‌های عربی بپیچند، زیرا ممکن بود مال و هستی خود را بر سر آن ببازند، در نتیجه همواره از گذرگاه‌های امن می‌گذشتند تا در قلب حاکم جای گیرند، نه در سیاهچال‌ها. البته، این بدان معنا نیست که همه‌ی این منابع را یکسره بی‌ارزش بینداریم و بر آن‌ها خط بطلان بکشیم، زیرا اولاً مراتب وابستگی مورخان بر حسب آزادی‌های سیاسی و استقلال فکر مورخ و قدرت سلطان متفاوت بوده است؛ ثانیاً، به تعبیر تقی‌زاده، آن‌ها «آلت فعل» و به اصطلاح مأمور و معذور بودند و اگر هر کس دیگری در آن موقعیت قرار می‌گرفت، ناگزیر به همان راه می‌رفت، بنابراین نمی‌توان شخصیت و توان این مورخان را به کلی انکار کرد؛ ثالثاً بخش مهمی از آگاهی و شناخت ما از گذشته از طریق همین آثار حاصل شده است.

این منابع را به همان نسبت که نمی‌توان کنار نهاد، آن‌ها را حاوی حقایق مسلم تاریخی هم نمی‌توان پنداشت، زیرا این آثار با زبانی فاتحانه نوشته شده و مشحون از ناگفته‌ها و ابهام‌های فراوان‌اند. سوم، وظیفه‌ی پژوهشگر تاریخ جمع‌آوری حقایق و داده‌ها از لابلای متن‌های رسمی از طریق بررسی شواهد است. به تعبیر امری نف، تا این داده‌ها و حقایق به درستی تعبیر و تفسیر نشوند، معنی و ارزش نخواهند داشت و تفسیر هم هرگز نمی‌تواند به شکل استقرا و استنتاج قوانین درآید (۱۳۴۰: ۲۱۷). فهم نویسندگان گذشته، فهم فکر و اندیشه، شرایط زمانی و مکانی، تنگناها و امکانات و نیز سبک بیان و روش مورخان در پرتوی نقدهای درونی و بیرونی از ضرورت‌های روش‌شناسانه‌ی پژوهش‌های تاریخی است، البته این نقد و سنجش، تصفیه و پالایش داده‌ها باید با همه‌ی ابزارها و روش‌های سنتی و جدید متناسب با اقتضائات موضوع پژوهش صورت پذیرد که در کتاب‌های روش تحقیق به آن اشاره شده است.

یکی از این روش‌ها هرمنوتیک یا تأویل متن است که می‌تواند در فهم متن‌های کهن راه‌گشا باشد. از دیدگاه دیلتای، منظور از هرمنوتیک فهم و شناخت متن از منظر پدیدآورنده است، اما از نظر گادامر و هایدگر هدف تأویل، نه درک نیت مؤلف، بلکه فهم خود متن است؛ به این معنا که این متن جدای از بستر فرهنگی و شرایط تاریخی چگونه می‌تواند با مخاطب امروز پیوند برقرار سازد و فهمیده شود. پس هدف فهم هرمنوتیکی از متن‌های تاریخی پی بردن به معنای آن نزد

مخاطب اصلی یا مؤلف آن نیست، بلکه این است که این متن اکنون و در حال حاضر چه معنایی دارد. به تعبیر کار، این نتیجه‌ی گفت‌وگوی مستمر و پایان‌ناپذیر میان حال و گذشته و تعامل مورخ با واقعیت‌هاست که در این تعامل تفسیر مورخ بر رخدادها تحمیل می‌شود (۱۳۴۹: ۴۴ و ۴۵). نگاه مورخ به گذشته، خواسته یا ناخواسته، بر انبوهی از پیش‌فرض‌ها، ارزش‌ها، داوری‌ها، تئوری‌ها، باورها، دانسته‌ها و ملاحظات متعدد سیاسی، اخلاقی، مذهبی، ملی، فرهنگی و مانند آن‌ها مبتنی است. پژوهشگر باید رابطه‌ی خود و واقعیت‌ها بر پایه‌ی مساوات و داد و ستد استوار سازد، نه آنکه غلام حلقه به گوش واقعیت‌ها باشد. این زمانی رخ می‌دهد که بین حال و گذشته ادغام افق‌ها رخ دهد. در این معنا، پژوهشگر متن تاریخی را در یک دیالکتیک منطقی با آن فهم می‌کند و از تعامل او با متن، تاریخ‌بازفهمی یا بازخوانی یا بازنویسی می‌شود (آرام، ۱۳۸۶: ۴۴).

تاریخ‌نگاری سلسله‌های پیشین در تاریخ‌نگاری رسمی: راهی برای دریافت روایت‌های متفاوت‌تر

تردیدی نیست که سلسله‌های حکومتگر که از راه جنگ و یا روش‌های دیگر جایگزین سلسله‌های پیشین می‌شدند، با تدوین متن‌های تاریخی تلاش سازمان‌یافته‌ای برای مخدوش کردن چهره‌ی دولت پیشین آغاز می‌کردند؛ اقدام‌های آنان را ناچیز و ناکامی‌های آنان را برجسته می‌کردند و آنان را نالایق و ستمگر جلوه می‌دادند، البته این نوع حمله‌ها از سوی سلسله‌های ایدئولوژیک، مانند ساسانی، صفوی و پهلوی به مراتب بیشتر از سایر سلسله‌هاست. شاید این نگاه تخریبگرانه در دوره‌های میانه کمتر نمود یافته باشد؛ زیرا بسیاری از این سلسله‌ها از درون سلسله‌ای دیگر ظهور یافتند. در نتیجه، نوعی ارزیابی انتقادی و آسیب‌شناسانه از آن‌ها در تاریخ‌نگاری‌های بعدی وجود دارد که همین گزارش‌های انتقادی می‌تواند بخشی از زوایای آن دوران را نشان دهد، بنابراین بررسی تطبیقی این نوع دیدگاه‌ها با داوری‌های مورخان رسمی راهی برای فهم واقعی‌تر سلسله‌های موضوع بحث است. افزون بر این، روایت‌های مورخان سرزمین‌های همجوار و هم‌زمان، مانند مورخان سلسله‌های متقارن و گزارش مورخان دستگاه عباسی از این دوره می‌تواند موجب تعدیل دیدگاه پژوهشگر شود.

آیا همواره دیدگاه مورخان سلسله‌های بعدی درباره‌ی سلسله‌ی پیشین معتبر است؟ طبیعتاً خیر، زیرا گاه این دیدگاه‌ها چنان ویرانگر و آسیب‌زننده است که اساساً نمی‌توان به این روایت‌ها اتکا کرد؛ برای نمونه ساسانیان پس از اضمحلال حکومت اشکانی، حساب‌شده به نابودی و انهدام آثار مادی و معنوی اشکانیان پرداختند. این حرکت تا آخرین دوره‌ی حیات ساسانیان تداوم یافت. برای محقق امروزی بسیار شگفت‌انگیز است که ساسانیان چرا و چگونه آن دوران چهار و نیم قرن‌ی عهد اشکانی را به یک دوره‌ی دو‌یست‌ساله‌ی هرج و مرج و آشفتگی فروکاستند و وضعیتی پدید آوردند که روایت‌های دوره‌ی اسلامی از تاریخ اشکانی، که بر مبنای منابع ساسانی نوشته شده‌اند، تا این حد افسانه‌آمیز، مبهم و مختصر است؟ حتی در معتبرترین متون اسلامی، جز یکی دو صفحه، به عهد اشکانی اختصاص نیافته است و در این دو صفحه همه‌ی آن‌ها ملوک الطوائف خوانده شده‌اند و تنها نام برخی از پادشاهان و برخی از جنگ‌های آنان فهرست‌وار ذکر شده است که گاه نادرست است (بیانی، ۱۳۵۵: ۵۸).

در واقع، اگر منابع رومی، یونانی و ارمنی (منابع رقیب) در اختیار نبود، هیچ‌گاه نمی‌توانستیم تاریخ صحیحی از این دوره تدوین کنیم و ناگزیر می‌بایست به روایت‌های غرض‌آلود، تعصب‌آمیز و مسخ‌شده‌ی مورخان اسلامی بسنده می‌کردیم (همان‌جا).

نمونه‌ی دیگر تاریخ‌نگاری جنبش اسماعیله است که در دوران حیات خود چند سلسله را در چند قرن درگیر کرد. تاریخ‌نگاری رسمی مسلمانان درباره‌ی اسماعیلیان بیش از آنکه بر شناخت آن استوار باشد، بر اتهام، تکفیر و طرد آنان استوار است؛ برای نمونه، جوینی که مأموریت یافت کتابخانه‌ی الموت را پاکسازی کند، کتابی در شرح حال حسن صباح موسوم به سرگذشت سیدنا یافت و تنها بخش‌هایی از آن کتاب را که متناسب با سیاست ایلخانان بود، نقل کرد (جوینی، ۱۳۷۰: ۱۸۷/۳).

به نوشته‌ی محمد قزوینی، جوینی این اثر را به دلیل تصلب عقیده کفرآمیز یافت و با کراهت و تنفر قسمت اندکی از آن را تلخیص کرد که به باور او برای فهم تاریخ ملاحظه ضروری بود (همان‌جا).

با این همه، در دوره‌ی میانه بازنویسی تاریخ سلسله‌ها و دوره‌های پیشین از نظر حکومت‌های این دوران اهمیتی زیادی نداشت، زیرا آن‌ها بیشتر نگران چگونگی بازتاب تاریخ عصر خود بودند و کمتر متعرض نحوه‌ی تاریخ‌نگاری‌های سلسله‌های پیشین می‌شدند. در دوره‌ی معاصر، نه تاریخ نگاران و نه حکومت‌ها بر این نظر نماندند و بسیاری از آن‌ها برای مشروعیت دادن به سلطه‌ی خود ناگزیر به تخریب سلسله‌های پیشین پرداختند، به ویژه سلسله‌ای که بی‌درنگ پیش از آن‌ها قدرت را در دست داشت و این حکومت از متن آن برخاسته بود؛ مانند نگاه پهلوی‌ها به قاجارها و نگاه جمهوری اسلامی به پهلوی و قاجار.

از این دیدگاه، می‌توان گفت تاریخ‌نگاری رسمی دوره‌ی معاصر یکی از مناقشه‌انگیزترین انواع تاریخ‌نگاری‌هاست. هر حکومتی برداشت‌ها و تلقی‌های متفاوت خود از مسائل دوره‌ی ماقبل را به متون تاریخی راه داده و روایت رسمی سلسله‌ی پیشین را زیر سؤال برده است، و در واقع، تاریخ‌نگاری رسمی به عرصه‌ی تقابل و رویارویی دو نوع تاریخ‌نگاری رسمی پیشین و پسین تبدیل شده است. این دیدگاه و تقابل را در دوره‌های پهلوی و جمهوری اسلامی بیش از همه شاهدیم. تفاوت مبانی فکری و ایدئولوژیک این دو نظام سیاسی و سیطره‌ی گفتمان ناسیونالیسم باستانگرا با اسلامگرایی، تاریخ و تاریخ‌نگاری را به یک ابزار سیاسی و مناقشه‌انگیز، به ویژه برای هویت‌یابی، تبدیل کرده است و کشمکش بر سر تفسیر و روایت تاریخ به منازعه‌ی جریان‌های سیاسی و فکری رقیب مبدل گشته است.

جنبه‌های ناگفته در تاریخ‌نگاری‌های رسمی

میراث وقایع‌نگاری ایران تا انقلاب مشروطه معمولاً بر احوال پادشاه و خاندان او و ثبت نام امیران و فرزندان، زنان و دیگر متعلقان شاه و نیز بر حوادث و رویدادهای مهمی چون جنگ‌ها، کشمکش‌ها و حوادث سیاسی، دیپلماتیک و نظامی تأکید داشته است. شناخت زندگی اجتماعی و رویدادها و وقایع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یا اصلاً مورد توجه نبوده یا توجه اندکی به آن شده است. اهل شمشیر حکومت را سامان می‌دادند و اهل قلم وقایع را می‌نگاشتند، اما در تصویرهای تاریخی به‌ندرت اتفاق می‌افتاد که تصویر کاملی، حتی از حاکمان یا وزیران آن‌ها نمایانده شود.

اهل قلم نسبت به اهل شمشیر از تعلیم و تربیت والایی بهره‌مند بودند، ولی در تاریخ‌ها بیشتر اعمال اهل شمشیر بازتاب می‌یافت. درباره‌ی زندگی اهل معامله و حرفه اطلاعات کمتری عرضه شده است. اهل شمشیر نیز به‌ندرت دست به قلم می‌برد و بنابراین انگیزه‌های آنان را به‌سختی می‌توان از گفته‌های خودشان بازسازی کرد، بلکه باید آن‌ها را از میان اعمال آن‌ها استنباط کرد (لمبتون، ۱۳۸۶: ۲۴۱).

بنابراین تاریخ‌نگاری رسمی ما در باب تاریخ اجتماعی چندان راه‌گشا نیست. به تعبیر پولاک، آموزگار دارالفنون، تاریخ‌نویسی ایران دچار نقص‌ها و افتادگی‌های زیادی است؛ مثلاً درباره‌ی عهد صفویه از سفرنامه‌های جهانگردان آگاهی‌های بیشتری خواهیم یافت تا از تاریخ‌های رسمی، زیرا این آثار تاریخ ملت ایران نیست (۱۳۶۸: ۱۹۲). به تعبیر براون، این آثار سالنامه‌های خستگی‌آوری از خون‌ریزی‌ها، چپاول‌ها و ستم‌هایی است که به زحمت می‌توان یک موضوع اجتماعی و مردمی گران‌بها در آن یافت (براون، بی تا: ۳۱۵). فقط پس از رنج فراوان و صبر بی پایان می‌توان نکاتی از آن‌ها بیرون کشید که نور ضعیفی بر اوضاع و مسائل مذهبی و سیاسی و اجتماعی آن عهد می‌افکند، درحالی‌که اگر این مطالب در دسترس ابن‌خلدون بود، نتایج استادانه‌ای از آن اخذ می‌کرد (همان: ۳۱۵).

بنابراین، استفاده از تاریخ‌نگاری‌های رسمی ایران برای تاریخ اجتماعی ایران همچون انبانی پر از گاه پوسیده است که مقداری دانه‌ی گندم میان آن‌ها پراکنده است. کوچک‌ترین عیب‌های این شیوه‌ی تاریخ‌نگاری اغراق‌گویی‌های فراوان، مغلق‌نویسی و برخی فضل‌فروشی‌های نابخردانه است (آدمیت، ۱۳۸۸: ۹۸).

مسافران و جهانگردان خارجی که اوضاع ایران برای آن‌ها بیگانه و متفاوت بود، در بازتاب آن دقت به خرج می‌دادند؛ در نتیجه، بسیاری از مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و آداب و رسوم ایرانیان را به دقت توصیف کرده‌اند که اگر اشتباه‌های آنان را با روش انتقادی کنار نهمیم، مطالب ارزشمندی درباره‌ی زندگی و معیشت و رفتار و رسوم ایرانیان خواهیم یافت. افزون بر این، درباره‌ی سیاست واقعی شاهان، رفتار حکمرانان و درباریان، روش اداره‌ی کشور و مانند آن آگاهی‌های دقیقی می‌توان یافت. نصرالله فلسفی که درباره‌ی شاه عباس پژوهش

کرده است، می‌نویسد بی‌مبالغه هشتاد درصد از این گونه داده‌ها را از سفرنامه‌ها به دست آورده است، زیرا در آثار مورخان رسمی، تملق و گزافه‌گویی و عبارت‌پردازی‌های تکلف‌آمیز و وقایع بی‌ارزش بر مباحث مفیدی که وضعیت اجتماعی و سیاسی و اخلاقی زمان را روشن می‌کند، غلبه دارد (۱۳۵۳: ۱/ یح و یط).

میرزا آقاخان کرمانی، یکی از مهم‌ترین نقادان سنت تاریخ‌نویسی ایرانی و از بانیان تاریخ‌نویسی جدید، معتقد است که در ایران تا روزگار او یک تاریخ صحیح و اصیلی که احوال قومی را به درستی بیان کند و اخلاق و آداب و اوضاع گذشتگان را در ذهن انسان مجسم و اسباب اصلی ترقی و تنزل ایرانیان را در دوره‌های مختلف تاریخی بیان کند، پدید نیامده است. از نظر وی، تاریخ‌های موجود تنها به احوال شاهان اکتفا کرده‌اند و از فرط مدهانه و چاپلوسی، اگر کسی پنجاه صفحه آن را بخواند، نمی‌فهمد در احوال کدام پادشاه است؛ زیرا جز جناب جهانبانی، حضرت کشورستانی، خاقان صاحب قران، سلطان عظیم‌الشأن، شاهنشاه جمجاه ملایک سپاه، ملک ملوک عجم و شهریار جهانگیر و... عنوانی ندارد. حال ممکن است همین شاه نیمی از قلمروی خود را به واسطه‌ی ناتوانی بر باد داده باشد (۱۳۲۴: ۱۸ و ۱۹).

البته در این میان، یک رشته آثار استثنایی مانند *رستم‌التواریخ* وجود دارد که تا حدی اوضاع اجتماعی عصر خویش را به تصویر کشیده است و اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی فساد حکمرانان، دیوانیان، روحانیان، ستم‌های افغان‌های اشغالگر و نیز درباره‌ی حرفه‌ها، نام بزرگان، عالمان، هنرمندان، پهلوانان، عیاران و لوطیان، مالیات‌ها و خراج، نرخ کالاها و القاب می‌دهد که برای مطالعه‌ی تاریخ اجتماعی بسیار مفید است (نک. رستم‌الحکما، ۱۳۵۲).

در پاسخ به این پرسش که چرا در تاریخ‌نگاری‌های رسمی سخنی از مردم در میان نیست، اظهارنظرهای مختلفی مطرح شده است. برخی علت آن را نگاه اشرافی دربارها و مورخان رسمی به مردم دانسته‌اند که به دیده‌ی خردی و تحقیر در مردم می‌نگریستند و مردم در نظر آنها چیزی بالاتر از یک شیء تلقی نمی‌شدند. مورخان نیز می‌کوشیدند همین دیدگاه طبقاتی موجود بین مردم و حکومتگران را بازتاب دهند تا هم فاصله‌ی طبقاتی همواره حفظ شود و هم حقیقت هرگز آشکار نشود (شکوری، ۱۳۷۱: ۱۱۴). برخی دیگر بر این باورند که نوشتن درباره‌ی توده‌ها

به منزله‌ی کسر شأن مورخان رسمی بود. آن‌ها مسائل رعایا را پیش‌پا افتاده می‌انگاشتند و چون برای آن‌ها جایگاهی در تاریخ قائل نبودند، به نگارش آن نمی‌پرداختند (شایگان، ۱۳۸۳: ۱۱۹).
به باور نویسنده، این تحلیل‌های ایدئولوژیک تمام واقعیت را بیان نمی‌کند، زیرا از دیدگاهی امروزی به تاریخ‌نگاری‌های پیشین نگریسته‌اند. واقعیت این است که در تاریخ‌نگاری پیشامدرن اساساً مردم موضوعیت نداشتند، زیرا توده‌ها هنوز تاریخ‌ساز و بازیگر تاریخی نبودند که وارد فرایندهای تاریخ‌نگاری شوند. این انتظار که موضوع تاریخ شامل همه‌ی شئون زندگی جمعی بشر است، محصول دیدگاه جدید به علم تاریخ است و نمی‌توان از مورخان پیشامدرن چنین انتظاری داشت.

تردیدی نیست که تنگناهای سیاسی و فقدان آزادی فکر و قلم از مهم‌ترین موانع فراروی مورخان رسمی بود؛ زیرا نخستین شرط تداوم کار آن‌ها خلق آثاری بود که به مذاق حکمران خوش آید. بنابراین تاریخ‌نویس مجبور بود کارهای غیرانسانی حکمران را نادیده انگارد، اشتباه‌های او را همچون کارهای برجسته، و عملکرد کوچک او را بزرگ جلوه دهد، شکست‌های او را به فراموشی سپارد یا آن را چشم زخم کوچکی به‌شمار آورد، خون‌ریزان قسی‌القلب را قهرمان معرفی کند تا خشنودی او و حیرت آیندگان را برانگیزد (تاجبخش، ۱۳۷۶: ۱۴۰ و ۱۴۱). از همین روی، اگر مورخی می‌خواست یا می‌توانست واقعیتی نامطلوب از نظر حکومت را بیان کند، آن را در لفافه و واژگان ادبی پیچیده می‌پوشاند که تنها برای نخبگان فهم‌پذیر بود و مورخ بی‌درنگ ناگزیر بود با تعریف بی‌حد و اندازه آن را جبران کند و یا از تیزی آن بکاهد (آرام، ۱۳۸۶: ۲۳۰). مورخان حتی اگر می‌خواستند، نمی‌توانستند همه‌ی رخداد‌های مورد نظرشان را بازتاب دهند. به همین دلیل، آن بخش از تاریخ‌های رسمی که در لفافه به طرح مسائل واقعی پرداخته‌اند بسیار اهمیت دارد و باید با روش هرمنوتیک یا تفسیر و تبیین و یا زبان‌شناختی معنای آن را درک کرد و به روشنگری تاریخی پرداخت.

روشن است که مصلحت‌اندیشی‌های فراوان مورخان رسمی را به سوی محافظه‌کاری و پرهیز از بحث و مجادله سوق می‌داد. همین فشارها و ملاحظه‌های گوناگون موجب ناگفته ماندن

بسیاری از حقایق می‌شد؛ چه اگر این حقایق برملا می‌شد، سرنوشتی شوم برای مورخ در پی داشت.

بیشتر مورخان رسمی هر چند در مقدمه‌ی آثار خود بر صداقت مورخ تأکید می‌کردند، در عمل، حقایق را به علت‌های گوناگون در ذیل واژگان زیبا پنهان می‌ساختند (ربیعی، ۱۳۸۰: ۱۵۰). برای روشن شدن این موضوع به خاطره‌ی دکتر پولاک اشاره می‌کنیم:

ناصرالدین شاه به دو تن از مورخان آگاه عصر خود، یعنی محمدتقی سپهر (لسان‌الملک) و رضاقلی‌خان هدایت دستور داد دنباله‌ی روضه‌الصفاء را تا عصر حاضر بنگارند. هر چند در همه جای جهان نگارش تاریخ معاصر بسیار دشوار است، در ایران این دشواری فراتر از قوه‌تصور است؛ زیرا تمام اثر نباید چیزی جز دفاع از سلطان و آخرین وزیر او که کتاب در دوره او پایان یافته است باشد. چون در سراسر قاجار اقدامات افتخارآمیز وجود نداشت آنان ناگزیر بودند حقایق را مسخ کنند، شکست‌ها را پیروزی و جنایت‌ها را نبردهای افتخارآمیز جلوه دهند، اما این یک سوی ماجرا بود. هنوز مرکب کتاب خشک نشده بود که میرزا آقاخان نوری که کتاب در روزگار او به نگارش درآمد، مورد بی‌مهری شاه قرار گرفت. با برکناری و تبعید وی مورخ دستور گرفت تمام جاهای اثر که آن وزیر را مورد ستایش قرار داده بود، حذف و به جای تحسین ملامت کند. در نتیجه، قسمت اعظم کتاب بازنگری شد (۱۳۶۸: ۱۹۲ و ۱۹۳).

نتیجه‌گیری

تاریخ‌نگاری رسمی را می‌توان از جنبه‌های دیگری چون سبک بیان، شیوه‌ی تحقیق، منابع، بینش و نگرش مورخان رسمی و مانند آن بررسی کرد و از تحول و تکامل آن سخن گفت، اما از هر دیدگاهی که بنگریم، درباره‌ی دوره‌های تاریخی پیشامدرن ایران - که مهم‌ترین منابع ما را منابع رسمی شکل می‌دهند - ناشناخته‌ها و نادانسته‌های ما به مراتب بیشتر از دانسته‌هاست. این آثار بسیاری از جنبه‌های حیات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هنری را نادیده انگاشته‌اند و حتی در حوزه‌هایی که پای گذاشته‌اند، تصویری روشن نمایانده‌اند؛ زیرا بسیاری از مسائل یا رخدادهایی که در تقابل با منافع حکومت قرار داشته‌اند، یا اساساً در این آثار بازتاب نیافته و یا با داوری‌های یک‌سویه نگاشته شده‌اند. به همین دلیل، این آثار باید به صورت انتقادی مطالعه شوند و یا با شواهد

دیگر مقایسه شوند، و به ویژه در پرتوی منابع رقیب بازخوانی شوند تا شناختی مقبول تر از تاریخ ایران به دست آید.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۴۶). **اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی**. تهران: کتابخانه‌ی طهوری
- _____ (۱۳۶۰). **آشفته‌گی در فکر تاریخی**. تهران: ضمیمه‌ی جهان اندیشه.
- _____ (۱۳۸۸). **انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران**. مجموعه‌ی چند مقاله تاریخی. به کوشش علی اصغر حقدار. تهران: سرچشمه.
- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶). **اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری عصر صفوی**. تهران: امیر کبیر.
- آصف (رستم الحکما)، محمد هاشم (۱۳۵۲). **رستم التواریخ**. به تصحیح و تحشیه و توضیحات و تنظیم فهرست‌های متعدد محمد مشیری. تهران: امیر کبیر.
- نف، امری (۱۳۴۰). **فلسفه‌ی تاریخ**. ترجمه‌ی عبدالله فریار. تهران: کتابفروشی دهخدا.
- افضل الملک، غلامحسین (۱۳۶۱). **افضل التواریخ**. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- براون، ادوارد گرانویل (بی تا). **تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر**. ترجمه‌ی غلامرضا رشید یاسمی. تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- بیانی، شیرین (۱۳۵۵). **شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان**. تهران: دانشگاه تهران.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). **سفرنامه پولاک**. ترجمه‌ی کیکاوس جهانداری. تهران: خوارزمی.
- تاجبخش، احمد (۱۳۷۶). **تاریخ و تاریخ‌نگاری**. شیراز: نوید شیراز.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۴). **میرزا محمدصادق مروزی در مسند وقایع نگاری**. فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س). س ۱۵. ش ۵۳.
- ثابتیان، د. (۱۳۴۳). **اسناد و نامه‌های تاریخی دوره‌ی صفویه**. تهران: ابن سینا.

جوینی، علاءالدین عطاملک (۱۳۷۰). **تاریخ جهانگشا**. به کوشش محمد قزوینی. ج ۳. تهران: ارغوان.

حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۲). «اندیشه‌ی مشیت الهی در تاریخ‌نگاری اسلامی مطالعه موردی **تاریخ جهانگشای جوینی**». مجموعه مقالات دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی. به کوشش حسن حضرتی. قم: بوستان کتاب.

_____ (۱۳۸۶). «**تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری عمادالدین کاتب اصفهانی**». فصلنامه‌ی

علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء. ویژه‌نامه‌ی تاریخ. س ۱۷. ش ۶۵.

حضرتی، حسن (۱۳۸۲). «زیست‌نامه، آثار و گفتمان فرهنگی در تاریخ‌نگاری یعقوبی». مجموعه مقالات دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی. به کوشش حسن حضرتی. قم: بوستان کتاب.

چایلد، گوردون (۱۳۵۵). **تاریخ**. ترجمه‌ی سعید حمیدیان. تهران: امیرکبیر.

رابینسون، چیس اف (۱۳۸۹). **تاریخ‌نگاری اسلامی**. ترجمه‌ی مصطفی سبحانی. تهران: پژوهشکده‌ی تاریخ اسلام.

ربیعی، منیژه (۱۳۸۰). **تاریخ‌نگاری در دوره قاجار و پهلوی**. دانشنامه‌ی جهان اسلام. ج ۶. زیر نظر غلامعلی حدادعادل. تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.

روزنتال، فرانتس (۱۳۶۶). **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**. ج ۲. ترجمه‌ی اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.

زریاب خوئی، عباس (۱۳۸۱). **گفت‌وگو با دکتر عباس زریاب خوئی (تاریخ. نظریه‌ی تاریخ. تاریخ‌نگاری)**. به کوشش غلامحسین میرزا صالح. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳). **تاریخ در ترازو: درباره تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری**. تهران: امیرکبیر.

سجادی، صادق و هادی عالم‌زاده (۱۳۸۲). **تاریخ‌نگاری در اسلام**. تهران: سمت.

شکوری، ابوالفضل (۱۳۷۱). **جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در ایران معاصر**. تهران: بنیاد تاریخ ایران.

- شایگان، حسن (۱۳۸۳). **اقبال و تاریخ نگاری**. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- فرمانفرمائی، حافظ (۱۳۸۰). **تاریخ نگاری ایران در سده‌های نوزده و بیست**. در مجموعه مقالات تاریخ نگاری ایران. ترجمه‌ی یعقوب آژند. تهران: نشر گستره.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۵۳). **زندگی شاه عباس اول**. چ ۵. تهران: دانشگاه تهران.
- کار، ادوارد هالت (۱۳۴۹). **تاریخ چیست**. ترجمه‌ی حسن کامشاد. تهران: خوارزمی.
- کرمانی، میرزا آقاخان (۱۳۲۴). **آیین‌های سکندری (تاریخ ایران از زمان ماقبل تاریخ تا رحلت حضرت ختمی مرتبت)**. تهران: بی نا.
- کلانتری، یحیی و عباس قدیمی قیداری (۱۳۸۶). **منصب واقعه نویسی و رابطه‌ی آن با تاریخ نگاری (تاریخ نویسی)**. نشریه‌ی دانشکده‌ی علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز. س ۱۳. ش ۲۵.
- لمبتون، آن ماری (۱۳۸۶). **تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران**. چ ۳. ترجمه‌ی یعقوب آژند. تهران: نشر نی.
- مکالا، سی. بین (۱۳۸۷). **بنیادهای علم تاریخ: چیستی و اعتبار شناخت تاریخی**. ترجمه‌ی احمد گل محمدی. تهران: نی.
- مهدی، محسن (۱۳۷۳). **فلسفه تاریخ ابن خلدون**. ترجمه‌ی مجید مسعودی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مریلین والدمن (۱۳۷۵). **زمانه، زندگی و کارنامه‌ی بیهقی**. ترجمه‌ی منصوره اتحادیه. تهران: نشر تاریخ ایران.
- ناجی، محمدرضا و دیگران (۱۳۸۹). **تاریخ و تاریخ نگاری**. تهران: نشر کتاب مرجع.
- یکتائی، مجید (۱۳۵۰). **تاریخ شناسی: نقدی بر تاریخ و تاریخ نگاری**. تهران: انتشارات اشرفی.